

## آگاهی و شناخت در فلسفه کانت

حسین هوشنگی

مباحث انقلابی و دورانساز کانت در معرفت‌شناسی از تحلیل ساختار آگاهی و شعور (ness-conscious) سر برآورد. آنجا که اسلاف او از عقلگرا گرفته تا تجربه‌گرا و شکاک متعلق شناخت را محور کار خود قرار داده بودند، کانت با تغییر مسیر و اتخاذ یک رویکرد معرفت‌شناختی یا به تعبیر خودش استعلایی به مبادی امکان آگاهی و شناخت عطف توجه کرد. بحث آگاهی در کانت در یک شبکه به هم پیوسته‌ای با عین و عینیت، ضرورت، ادراک نفسانی استعلایی، وحدت آگاهی، مفهوم، تألیف (synthesis)، حکم و ماهیت نفس و انواع آن مطرح شده است و به این لحاظ است که آگاهی و خود آگاهی را کانت‌شناسان، اصل مرکزی فلسفه کانت (یا سپرس، کانت، ص ۳۴۸) و در بردارنده «نطفه‌بخش اعظم فلسفه او (اسکروتن، کانت، ص ۸۱) دانسته‌اند. کمپ اسمیت شارح کلاسیک کانت هم مشکله نقد عقل را به نوعی، تحلیل آگاهی معرفی می‌کند و ادراک نفسانی را پرثمرترین آموزه‌های کانت می‌خواند (شرح کمپ اسمیت، ص ۲۵۰).

کانت در تبیین شرایط پیشین امکان شناخت در طبع اول عمدتاً بر وحدت آگاهی (ciousness-unity of cons) به عنوان عامل وحدت‌بخش به تصورات و تشکیل حکم و معرفت تأکید دارد اما در طبع دوم، اصطلاح «ادراک نفسانی استعلایی» (transcendental apperception) را با تأکید افزونتری مطرح می‌کند که آن خود تعبیری و حکایتی از وحدت آگاهی می‌باشد.

در این مقال با بررسی آگاهی و وجدان و ادراک نفسانی، به ربط و پیوند این آموزه‌ها با مباحث مهمی هم چون شناخت، ضرورت و انواع «خود» خواهیم پرداخت.

## آگاهی، شناخت و عینیت

از نظر کانت، معرفت امری فراتر از احساس صرف یک شیء است زیرا از طریق احساس، تنها شماری داده‌های پراکنده و بی‌ربط عاید ما می‌شود که هیچ درک و دریافتی (apprehension) را به ارمغان نمی‌آورند. شناسایی با اتحاد و تألیف توأم است.

«شناخت، یک کل است که در آن تمثالات با آن مقایسه می‌شود و پیوند می‌یابند» (A 97). این مرتبط و متحد ساختن اطلاعات پراکنده ادراک حسی بیانگر خصوصیت حکم است. بنابراین کانت معرفت (knowledge) را به شناخت گزاره‌ای (propositional knowledge) یا دعوی شناخت (knowledge claim) منحصر می‌کند.<sup>۱</sup>

کانت در وحدت‌بخشی به متکثرات حسی از عامل وحدت متعلق (unity of object) نیز یاد می‌کند. اصولاً شناخت «ارتباط تصورات داده‌شده به یک عین (object)» می‌باشد و مفهوم شیء محل برخورداری شدن تمثالات (representations) از ترتیب و همخوانی است و شیء و متعلق، موضوعی برای اسناد و بالتبع اتحاد اوصاف گوناگون است.

البته مفهوم عین و متعلق شناخت امری شهودی یا حاصل از انطباق حسی و انفعال حساسیت نیست بلکه محصول فعالیت فاعل شناسا و امری «سوپرژکتیو» است چرا که کانت پیشاپیش «نومن» و شیء فی‌نفسه و مستقل از ذهن را اساساً از دایره شناسایی بیرون رانده است ولی برخلاف هیوم به موهوم بودن مفهوم شیء و جوهر به معنای محل اوصاف و پدیده‌ها فتوا نمی‌دهد. او به جهت حفظ مفهوم بنیادین شیء و موضوع عوارض و اجتناب از شکاکیت با بسط قلمرو ذهن و دخیل کردن عاملی معرفت‌شناختی و استعلایی به حل مشکل می‌پردازد و به جای شیء و عین خارجی (thing) مفهوم متعلق معرفت را قرار می‌دهد که با فعالیت و دخالت عناصر ذهنی و استعلایی تعیین و حصول یافته است و بدین لحاظ آن را شیء استعلایی (transcendental object) نیز می‌نامد. با این ملاحظات، کانت با توجه به کنار گذاشتن معنای متعارف و لفظی صدق (به معنای مطابقت ذهن با عین) و البته با عنایت به توضیحی (explicative) دانستن قضایای تحلیلی (به معنای افاده نکردن آگاهی جدید) شناخت را به باور تألیفی موجه ضروری تعریف می‌کند.<sup>۲</sup> (Schrader, p. 156)

کانت در تمهیدات شناخت را حکم کردنی می‌داند که مشتمل است بر «مناطی (ground) برای اعتبار کلی و ضروری و به همین طریق مناطی برای پیوند با یک شیء» (p. 299) کانت این مبنا و مناط ضرورت را هم چنانکه خواهد آمد در یک خودآگاهی عام استعلایی سراغ می‌گیرد.

بالتجربه شناخت در فلسفه کانت عبارت می‌شود از تألیف غیر تحکمی (قاعده‌مند) تمثالات که واجد ضرورت و عینیت است و تحت عامل آگاهی به وحدت پایدار «خود» شکل می‌گیرد و به تعبیری بر اساس وحدت آگاهی ساخته می‌شود (kemp smith, p. 209). به بیان کانت، اشیاء و کثرات پدیداری شیء و موضوعی را تشکیل می‌دهند که تنها در ما می‌باشد و تعینی از همان «نفس» و «خود» من می‌باشد (A 129). در جای دیگر به صراحت می‌آورد:

روشن است که چون تنها با کثرت تمثلات و تصورات خود روبرو هستیم و چون آن که متناظر با تصوره‌های ما است (یعنی ابژه) از این جهت که می‌باید چیزی متمایز از تمامی تصورات ما باشد، برای ما هیچ نیست پس آن وحدتی که ابژه ایجاب می‌کند، چیزی نمی‌تواند باشد مگر وحدت صوری آگاهی (formal unity of consciousness) در تالیف کثرت تصورات. (A 105)

پیش از این گذشت که نوعی وحدت و مبنای اتحاد در شناخت از نظر کانت ضروری است. اینک در غیاب شیء فی‌نفسه، این وحدت و مناط اتحاد را در جانب فاعل شناسا باید جستجو کرد. بدین شیوه «وحدت آگاهی چنان چیزی است که به تنهایی رابطه تصورها را با یک شیء و بنابراین اعتبار عینی تصورات تشکیل می‌دهد» (B 137) یعنی تنها با دخالت خصوصیت استعلایی ذهن و خودآگاهی است که چیزی را به عنوان شیء می‌توانیم ادراک کنیم. در واقع در لسان کانت، وحدت خودآگاهی و شیء تعابیری از یک امر است که با عنایت به خارج، شیء را اطلاق می‌کنیم و به زبان ذهن وحدت آگاهی را به کار می‌بریم.

همچنین از آنجا که ادراک مستلزم احاطه و زیر پر و بال گرفتن شهودهای گذرا و متصرم زمانی و حسی است، با وحدت آگاهی ارتباط وثیق می‌یابد. کانت تأکید دارد: «هیچ معرفتی در ما نمی‌تواند صورت بپذیرد... بدون آنکه وحدت آگاهی که پیشاپیش همه داده‌های شهود قرار می‌گیرد و تنها در ربط و پیوند با آن است که جمیع تصورات اعیان (objects) ممکن می‌شوند» (A 107) توضیح آنکه تصورات و محتویات ذهنی مجموعه‌هایی نابه‌سامان و بی‌ربط نیستند که در ذهن به روی هم انباشته شده باشند بلکه آنها از حیث اینکه اندیشه‌های یک ذهن هستند، پیوستگی می‌یابند و به تعبیر کانت وحدت صوری آگاهی همچون چتری، سایه‌انداز و وحدت و نظام‌بخش به آنها می‌شود.

البته نباید این سخن کانت را تا حد یک همانگویی (tautology) که «محتویات ذهنی من، محتویات ذهن من می‌باشند» تنزل داد. کمپ اسمیت با نقل مثالی از ویلیام جیمز، این مطلب را چنین توضیح می‌دهد (ص. ۴۲۹) که فرض کنید یک جمله پنج کلمه‌ای را روی دو پاره ورق نوشته باشیم. ورق پاره‌ی نخست را به پنج پاره تقسیم می‌کنیم به گونه‌ای که در هر تکه ورق تنها یک کلمه باقی مانده باشد. (مثلاً جمله ما «پری یک موجود افسانه‌ای است» می‌باشد.) ورق پاره‌ی دوم بنا به فرض به حال خود باقی است. حال ۵ نفر را ردیف می‌کنیم و به هر کدام یک تکه از ورق ۵ پاره را و به نفر ششم، پاره ورق دست‌نخورده را می‌دهیم تا بخوانند. اکنون هر واژه و مفهوم از جمله در آگاهی برخی از پنج نفر اول وجود دارد. همچنانکه همه واژه‌های جمله‌ی فوق در آگاهی نفر ششم نیز حضور دارد با این تفاوت که در مورد نخست هر چند هر واژه فی‌الجمله در آگاهی و وجدانی حضور دارد اما همه در یک آگاهی واحد و یکسان موجود نیستند یعنی وحدت آگاهی در مورد آن واژگان وجود ندارد. برخلاف مورد ششم که به تعبیر کانت یک آگاهی از تمامی ۵ کلمه، آنها را به هم می‌پیوندد یا در یک وحدتی آنها را درمی‌یابد.

کانت با این مبنا به نوعی در مقابل ایده و عقیده «تداعی تصورات» هم موضع گرفته است. تداعی تصورات در آگاهی، غیر از وحدت آگاهی در مورد تصورات است. به نظر کانت تصورات به هم

پیوسته در یک آگاهی، پیوند از نوع تداعی هم در میانشان برقرار است اما عکس این سخن صحیح نیست و هیچگاه تداعی تصورات به وحدت آگاهی نمی‌انجامد. پس نظر هیوم در این خصوص و بسط آن به این ترتیب که این همانی شخصیت (identity of personality) را به همین جریان سیال و تداعی تصورات ارجاع می‌کند (54 - 251 p) خطا می‌باشد.

نتیجه سخن در باب وحدت آگاهی آنکه در تبیین شناسایی درمی‌یابیم تا ذهن، کثرات ادراکی را یک جا و در وحدتی لحاظ نکند، شناخت حاصل نمی‌آید. شناسایی در نظر کانت به آگاهی ارجاع می‌شود، آگاهی که از موضع بالاتری امور پراکنده را زیر سایه خود می‌گیرد و وحدتی می‌بخشد. از این روی وحدت خود آگاهی شرط و لازمه شناخت می‌باشد.

### ادراک نفسانی و شناخت

کانت در طبع و تحریر دوم نقد عقل محض، از جمله تعدیلاتی که به عمل آورد، محور قرار دادن مفهوم ادراک نفسانی استعلایی به عنوان تعبیری از وحدت آگاهی و بالتبع شرط پیشین شناسایی است.<sup>۳</sup> مفاد این شرط، همراهی «من فکر می‌کنم.» با هر صورت و محتوای ذهنی است و همین معیت، مجوز و مصحح انتساب هر شناسایی به ذهن می‌باشد. ادراک نفسانی استعلایی یا محض، شرط لازم و پیشینی ترکیب کثرات یعنی صدور احکام و به عبارت دیگر استفاده از مفاهیم است (هارتناک، ص ۸۱) و از این حیث است که «درست در مرکز فلسفیدن کانت است» (یاسپرس، ص ۳۴۸) و این محوریت داشتن، اختصاصی به نقد اول ندارد بلکه در جمیع نقدهای سه‌گانه<sup>۴</sup> نقطه عزیمت کانت، اصل خود آگاهی است و نقدهای او به ترتیب با این سه پرسش سر و کار دارد که «یک موجود خود آگاه می‌باید چه بیندیشد؟ چه انجام دهد؟ و چه چیز را ملایم طبع بیابد»<sup>۵</sup> (اسکروتن، ص ۷۱) کانت اصطلاح ادراک نفسانی را از فلسفه لایب نیتس اقتباس کرده است (H. Caygill, p. 81) و به این لحاظ که «من می‌اندیشم» را مبنای شناسایی قرار می‌دهد به دکارت نسب می‌برد. (Seth, p. 389)

آگاهی و خود آگاهی به عنوان واقعیتی ژرف و حاوی لایه‌ها و اضلاع گوناگون با بررسی آموزه ادراک نفسانی، روشنی و وضوح افزونتری خواهد یافت.

### ادراک نفسانی و آگاهی (consciousness)

از نظر کانت ادراک نفسانی محض و اصلی (original and pure apperception) با خود آگاهی (self consciousness) معادل قرار می‌گیرد: «این آگاهی ثابت، محض و اصیل را من ادراک استعلایی نفسانی می‌نامم.» (A 107) و «وحدت این ادراک نفسانی را به نحو مشابهی من با عنوان وحدت استعلایی خود آگاهی می‌خوانم.» (B 132). یا در درسهای منطق اساساً آگاهی نسبت به تصورات را مساوی ادراک نفسانی قرار می‌دهد.

توضیح این مجمل آنکه کثرت داده شده باید نزد همان ذهنی که حاصل شده است، قابل تفکر

باشد پس شرط ضروری حصول معرفت، وحدت ذهن عالم است. کانت از این وحدت ذهن به اقتضای دکارت به «من می‌اندیشم» هم تعبیر می‌کند: «من می‌اندیشم باید بتواند تمامی تصورات مرا همراهی کند، وگرنه چیزی نزد من متصور خواهد شد که به هیچ وجه قابل تفکر نخواهد بود و این دقیقاً به این معنا است که آن تصور یا محال است یا دست کم برای من هیچ است... بنابراین همه‌ی کثرات ادراک در همان ذهنی که کثرات در آن یافت می‌شوند، با من می‌اندیشم نسبت ضروری دارند.» (B 132)

سخن گفتن در مورد آنکه من تصویری یا تصدیقی (کثرات ترکیب یافته‌ی شهود حسی) دارم بدون اینکه آگاهی نفسانی ملازم آن باشد باطل است و منطقاً ضروری است آنچه هر کس فکر یا شهود می‌کند می‌باید فکر یا شهود خودش باشد. این نسبت میان عامل شناسا و کثرات شهود (نسبتی که با ملازم «من می‌اندیشم» با ادراکات حاصل می‌شود) را کانت ادراک نفسانی محض مینامد... بدین سان کانت با ارجاع و اتصال اصل شناخت به «من» به اهمیتی که حکمای اسلامی به علم حضوری داده‌اند، بسیار نزدیک می‌شود با این تفاوت که حکمای ما با وجودی دانستن علم حضوری آنرا به خارج هم تعمیم می‌دهند اما کانت آنرا شرط شناخت خارج و به اصطلاح استعلایی، قلمداد می‌کند. لازم به ذکر است ادراک نفسانی همان تمثیل یا حکم ناتمام «من می‌اندیشم» نیست بلکه آن خود آگاهی است که صورت ذهنی «من می‌اندیشم» را که همراه هر صورت ذهنی دیگر است پدید می‌آورد؛ «زیرا این (ادراک نفسانی استعلایی) همان خود آگاهی است که تصور «من می‌اندیشم» را تولید می‌کند.» (B 132)

### ادراک نفسانی استعلایی و تجربی

وحدت و آگاهی چنانکه دیدیم موجب و موجد مفهوم شی به عنوان محل ترکیب ضروری کثرات بود و چنین امری نمی‌توانست از تجربه حسی عاید شود. به عبارت دیگر وحدت آگاهی یک شرط استعلایی است به همین ترتیب «ادراک نفسانی» هم استعلایی است: «هر ضرورت، کلاً مبتنی است بر یک شرط استعلایی، بنابراین می‌باید در ترکیب کثرات که در هر شهودی هست و در نتیجه به طور کلی در مفاهیم اشیاء و هم چنین در همه متعلقات تجربه، مبنایی استعلایی برای وحدت آگاهی وجود داشته باشد، مبنایی که بدون آن، تصور متعلق برای شهودهای ما ممکن نخواهد بود، زیرا متعلق هیچ نیست مگر آن چیزی که مفهومش نمایانگر همین ضرورت مندرج در ترکیب است. این شرط اصیل و استعلایی جز در ادراک نفسانی استعلایی نیست.» (A 106)

به این ترتیب ادراک نفسانی محض یا استعلایی از ادراک نفسانی تجربی متمایز می‌شود. دیدیم ادراک نفسانی، وجدان یافتن نفس به حالات خود و نوعی خود آگاهی است. حال اگر این وقوف و وجدان یافتن به صورت تجربی و غیر ضروری به یک حالت نفسانی معین متعلق به من باشد، آن را ادراک نفسانی تجربی می‌نامیم. این آگاهی ملازم و مصاحب با تصورات گوناگون و منقطع

است، در یک لحظه من عمل ادراک نفسانی را که ملازم با تصور معینی است انجام می‌دهم ولی در لحظه دیگر آن منقضی می‌شود. ادراک نفسانی تجربی به تبع تصوراتی که با آنها ملازم است، وحدت و اتصالی ندارد.

در مقابل ادراک نفسانی تجربی، امکان یک «من می‌اندیشم» واحد که ملازم با همه تصورات باشد، شرط لازم و دائم تجارب است. این آگاهی نفسانی و وحدت استعلایی آن «من استعلایی» است که بیانگر وحدت وجدان‌کننده محتوای آگاهی در امتداد زمان است که خود دیگر متعلق آگاهی من نیست، «آن همان خود آگاهی است که هر چند منشاء تمثیل «من فکر می‌کنم» است (تمثلی که می‌باید بتواند با هر تمثیل دیگری همراه باشد و تمثلی که همواره در کل آگاهی امری واحد است)، خود با هیچ تمثیل دیگری نمی‌تواند همراه باشد»، اگر آن هم خود فعل آگاهی ما باشد قاعدتا مستلزم فرض قبلی یک «من می‌اندیشم» دیگر است. درباره این «من» و ادراک نفسانی استعلایی جز این نمی‌توان گفت که آن تعبیری است برای بیان وحدت ضروری آگاهی، وحدتی که خود را در این واقعیت متجلی می‌سازد که هر آنچه گفته می‌شود و فکر می‌شود و متمثل می‌شود، همواره می‌باید قابل آن باشد که با یک «من» ملازم و همراه باشد. (B 132)

به دیگر بیان، ذهن بشری هم جهت و حیثیت فعالیت دارد (فاهمه و عقل) و هم حیثیت انفعالی (حساسیت). از نظر کانت خود آگاهی نسبت به جنبه فعال ذهن با ادراک نفسانی استعلایی معادل قرار می‌گیرد (kemp smith, p. 208) توضیح آنکه ما از طریق حس درونی نوعی معرفت پدیداری و شهود حسی به آگاهی منفعل خود داریم و این کارپذیری هم از ناحیه تاثیر بیرون و هم اثرپذیری از قوای فعال خودمان است (B 156, 158) اما به خود از جهت اندیشه و فعالانه تفکر کردن هم آگاهی می‌ولی در این آگاهی و به اصطلاح ادراک نفسانی استعلایی، تنها وجود خود اندیشنده معلوم ما است و ماهیت آن آگاهی به عنوان شی فی‌نفسه متعلق معرفت ما قرار نمی‌گیرد. (B. 157, Samuel J. Tode p. 159 B)

بر این اساس آگاهی و وحدت ادراک نفسانی همانند نوری می‌باشد که از منبعی صادر می‌شود و همه جا را روشن می‌گرداند مگر مبدا و منبع خودش را. وحدت ادراک نفسانی، بدین ترتیب، حاکی از خصوصیتی است که در تاریکی اعماق ذهن پنهان است و ما تاثیرش را در سطح روشن ذهن و در چهره جنبه‌هایی از شناسایی که به تجربه حسی تأویل ناپذیرند، می‌بینیم. معرفت در کانت، فروغی است میان دو تاریکی نومن و امر استعلایی.

### ماهیت «خود»

به تناسب بحثی که در باب علم و نحوه علم به خود به عنوان اندیشنده فعال و شناسای منفعل گذشت اکنون همان مسئله را همراه با بحث کوتاهی در مورد انواع خود و چیستی نفس از دیدگاه کانت طرح می‌کنیم.

مبحث وحدت آگاهی و ادراک نفسانی از سویی بیانگر شرط استعلایی دانش و معرفت است و از

سوی دیگر با ماهیت و طبیعت «خود» (self) و «نفس» مربوط میشود. به عبارتی کانت، آگاهی را درآمد ممکن برای تقریب به «خود» قرار می‌دهد. وی بر آن است (B 31 به بعد) هر فکری و هر عملی که به آگاهی ما منسوب می‌باشد، می‌باید فکر و عملی از جانب یک «من» باشد. «من می‌اندیشم» باید بتواند تمامی تصورات مرا همراهی کند. رهیافت کانت به مسئله «خود» به «کوزیتو»ی دکارت شباهت می‌برد با این تفاوت که دکارت «خود» را به عنوان «شیء متفکر» متعلق و موضوع شعور و آگاهی می‌داند اما کانت این را نادرست می‌داند زیرا در این صورت و بنا به قاعده «خود» می‌باید چنان امری تجربی مورد معرفت قرار گیرد ولی «خود» هیچگاه نباید به عنوان واقعیتهایی داده شده مورد توجه قرار گیرد.

آگاهی من از «خود»ی که مورد ادراک نفسانی قرار می‌گیرد، آگاهی از این نیست که من «چگونه به خویشتن ظاهر می‌شوم یا اینکه فی نفسه چگونه ام فقط [آگاهی از این است] که هستم.» (123 B. 157 - A. پس به تعبیری دقیقتر باید گفت موضوع آگاهی با «من» مورد اشاره و نه شناخت و کشف، قرار می‌گیرد (Walsh, p.178). با این توضیحات روشن است که کانت در تعیین «من» با دشواری روبرو خواهد شد لذا او معمولاً از «من می‌اندیشم» به عنوان یک حکم (judgment) یا گزاره (proposition) یاد می‌کند (I bid). حتی آن را در طبع دوم قضیه تجربی می‌خواند (421 - 422 B). و در جای دیگر به عنوان مفهوم (concept) یا به تعبیر معقولتری «حامل مفاهیم» (of concept of vehicle) (B. 406) مینامد. بار دیگر در مورد آن می‌نویسد: «آن صورت صرف آگاهی است» (A. 382). در کلامی مشروحتر می‌گوید:

در مورد آن [تصور «من»] حتی نمی‌توان گفت که یک مفهوم است، بلکه یک خود آگاهی محض است که همراه همه مفهوماها است. اکنون به وسیله این «من» یا آن «شیء» که می‌اندیشد، چیزی متصور نمی‌شود مگر یک فاعل استعلایی اندیشه‌ها  $X =$  این فاعل (subject) تنها به وسیله اندیشه‌هایی شناخته می‌شود که محمولهای آن می‌باشند و درباره آن فاعل، صرف نظر از محمولها، هرگز مفهومی نمی‌توانیم داشت. چنانکه فقط می‌توانیم در یک دور باطل همواره تصور «من» را به کار گیریم تا چیزی درباره «من» داور کنیم. (B. 404)

بخش اخیر سخن کانت به استحاله و امتناع متعلق شناخت قرار گرفتن موضوع آگاهی اشعار دارد با این توضیح که هر نگرستن باید به وسیله فاعلی صورت گیرد و لذا به دنبال عامل گشتن، مستلزم از پیش فرض گرفتن امری است که در جستجوی آن می‌باشیم یا به تعبیر هارتناک، شرط قبلی دیدن چیزی، داشتن چشم است ولی بالبداهه چشمانم خود نمی‌توانند از زمره اموری که می‌بینیم باشند (هارتناک، ص ۱۳۷ و کورنر، ص ۲۰۰).

وحدت استعلایی ادراک نفسانی یا من استعلایی به عنوان لازمه و شرط تجربه، در یک نظریه معرفت تنها یک منظر و دیدگاه می‌باشد که از فراز آن جهان و کثرت تجربی، وحدت می‌یابد اما باید توجه داشت که این وحدت ادراک نفسانی یک امر شخصی (personal) نیست؛ آن به آگاهی من و شما ناظر نیست بلکه از نظر کانت با (آگاهی به طور عام) (consciousness in general)

ملازم است: «امر مهمتر در این خصوص آنکه، آن یک امر موجود نیست بلکه یک تجرید و انتزاع است». کانت با استناد به همین وجدان و آگاهی عام (در مقابل آگاهی شخصی و خصوصی) است که کلیت و ضرورت را به عنوان علائم حقیقت توجیه می‌کند.

ضمناً متناظر با ادراک نفسانی تجربی و در تمایز با خود استعلایی یا محض (pure self)، خودتجربی (empirical) هم وجود دارد. از این خود در معاینه نفس یا درون‌نگری (introspection) شخص، از خود آگاه می‌شود و خود را همچون یکی از اعیان، مورد ادراک قرار می‌دهد، یعنی در چارچوب صورت زمان (و نه مکان) و لذا به صورت امری سیال و متغیر و در قالب وحدت ادراک نفسانی استعلایی (یعنی آن خودی که عدداً یگانه و یکسان اندیشه می‌شود) (Beth, p. 36). این ادراک تجربی است و در قالب صور پیشینی صورت می‌گیرد و لذا کاشف از نفس الامر و «خود نومنال» و فی‌نفسه که بنا به قاعده قابل شناخت نیست، نمی‌تواند باشد.

معقول و منطقی ساختن نظریه کانت در مورد نفس و «خود» در گرو آشتی‌پذیر ساختن خود استعلایی و خود تجربی، خود اخلاقی و خود نفس‌الامری و نیز توجیه خودی است که به آن به عنوان خود نفس‌الامری (noumenal) تمامی قوای ذهنی مانند عقل، اراده، تخیل، فاهمه و احساس را نسبت می‌دهد. ولی ابهامات و تردیدات فراوانی در این خصوص وجود دارد (p. 144). (wolf,

### ادراک نفسانی، ضرورت و مقولات

کانت در مبحثی که با عنوان استنتاج استعلایی<sup>۶</sup> شناخته می‌شود و از معدود مواردی است که آن را تماماً در طبع دوم نقد عقل محض بازنگری و بازنویسی کرد به پیوند وثیق و اکید ادراک نفسانی با مفاهیم مهمی همچون ضرورت و عینیت و مقولات پرداخت. او بحث را با مقایسه کارپذیری و انفعال حواس و فعالیت فاهمه آغاز می‌کند. حواس برای ما کثرتی از داده‌ها را برای شناخت فراهم می‌آورد، اما توانایی برقراری پیوند میان آن‌ها را ندارد. تألیف و ترکیب (combination) کار و عمل فاهمه می‌باشد و اساساً عمل ترکیب و پیوند زدن «فعل حاصل از فعالیت عامل شناسا (subject) می‌باشد» (B. 130). اما آن عمل چیست؟ در پاسخ، کانت ایده «وحدت تالیفی اصلی ادراک نفسانی» را طرح می‌کند. «من می‌اندیشم» باید بتواند با تمامی تصورات و محتویات آگاهی ما همراه باشد، والا آن‌ها تعلقی به آگاهی ما نخواهند داشت و کالعدم می‌باشند. و این بدان معنی است که من باید واجد قوه پیوند دادن تجارب متشتت خود باشم. البته منظور از «من می‌اندیشم» در این جا آگاهی غیر شخصی است و «من» در واقع نه به عنوان یک شخص و فرد که به مثابه «آگاهی به طور عام» مراد می‌باشد. تمایزی که کانت میان آگاهی تجربی و محض می‌نهد نیز در همین جهت است. وحدت آگاهی تجربی امری ممکن است (B. 139) و پیوند تصورات در آن اتفاقی است. اما وحدت ادراک نفسانی محض، ضروری فرض می‌شود. عامل اندیشه در تمامی اعمال اگر بخواهد فاعل شناسا باشد باید همواره واحد باشد و متعلقات آگاهی آن لزوماً باید



با آن پیوند داشته باشند و الا متعلق آگاهی نخواهند بود. (B. 131 - 2)

«وحدت ادراک نفسانی» هیچگونه مفاد هستی‌شناختی دال بر وجود امر جوهری به نام نفس نیست. آن یک امر «محض» و استعلایی است. آن دلالتی بر هیچ خود بالفعلی ندارد، بلکه حاکی از یک خودشناسای مثالی است که در همه آدمیان از آن جهت که عاقلند یکسان است. وحدت چنین «خودی» به نظر کانت یک همانگویی (tautology) است نه نتیجه استدلال و اندیشه‌ورزی مابعد طبیعی، کانت در واقع مدعی است فرض مقدم هر نوع اندیشه‌ای، عامل آگاهی واحد می‌باشد و لذا باید آن عامل وحدانی واجد یک وحدت صوری باشد یعنی اختلاف مادی و محتوایی شناسایی موجب اختلاف فاعل شناسا نمی‌شود و باید این امکان را داشته باشد تجربیات و محتواهای ذهنی را با به تحت دستگاه مفهومی و نظام روابط خاص درآوردن، به هم مربوط سازد. این وحدت صوری و دستگاه مفهومی و انطباق با آن، پیش شرط ورود هر امری به آگاهی ما می‌باشد و هر امری که چنین شرط انطباقی را تأمین نکند «هم چون عدم است» این وحدت ادراک نفسانی، اصلی (original) است، زیرا امری غایی و نهایی است و «تألفی» (synthetic) است به سبب ملازمه‌ای که در برقراری پیوند دارد. آن همچنین «عینی» (objective) است به دو جهت: اولاً زیرا آن «به تنهایی مقوم نسبت و ارتباط تصورات است با یک شیء (object)» شیء و عینی که «در مفهوم آن کثرت شهود داده شده، وحدت می‌یابد». (B. 137) شرط حداقلی هر امری که بخواهد عینی قلمداد شود، جلوه‌گر داشتن نوعی نظام و سامان است و این وحدت ادراک نفسانی بنا به طبیعت خاص خود است که مبنای چنین نظامی است. این نظم حاصل صورت پیشینی است که در مراحل مختلف اندیشیدن به مواد معشوش حسی اعمال می‌شود. ادراک نفسانی محض شرط این صور پیشینی است که منشأ سامان در داده‌ها می‌باشند. ثانیاً عینی بودن ادراک نفسانی در مقابل «وحدت آگاهی ساجکتیو» قرار می‌گیرد (B139) و از فردی به فرد دیگر تفاوت می‌یابد.

پیوند میان محتوای ذهنی در این حالت، چنانکه هیوم هم گفته است، یک نوع تداعی ذهنی می‌باشد. در مقابل وحدت ادراک نفسانی یا وحدت عینی آگاهی امری غیر شخصی (personal-im) محسوب می‌شود و آنچه مربوط به آن است «به صورت ضروری و کلی معتبر است». (140) (B.)

مقصود این است که در چنین حالتی نسبت به همه افراد صادق است و ضرورت و کلیت آن در واقع صوری است نه محتوایی. مثلاً هر چند «جهت» یا «ماده» قضیه تجربی «جسم وزن دارد» (در مقابل قضیه سوبژکتیو «جسم را با وزن احساس می‌کنم») امکان است ولی صورتاً واجد ضرورت است چون تألیف و پیوندی است میان تصورات بر اساس وحدت ادراک نفسانی و قضیه اول گویای اتحاد و تصور صرف نظر از اختلاف افراد و اشخاص در نسبت با «ادراک نفسانی اصلی و وحدت ضروری آن (B. 142) است و در همان جا به صراحت می‌گوید من ابراز نمی‌دارم که این تصورات در شهود تجربی بالضروره به یکدیگر تعلق دارند بلکه مدعی هستم که آنها به

اقتضای وحدت ضروری ادراک نفسانی در همنهاد شهودها یعنی بر طبق اصول (پیشینی) تعیین تصورات به یکدیگر تعلق می‌گیرند».

اما نحوه ابراز و اظهار وحدت ادراک نفسانی از طریق فعالیت حکم می‌باشد. حکم کاملاً متفاوت از تداعی ایده‌ها با یکدیگر می‌باشد. حکم «نیست مگر شیوه‌ای که بدان طریق متعلقات معرفت تحت وحدت عینی ادراک نفسانی درآورده می‌شوند.» (B. 141) رابط «است» بیانگر این می‌باشد که مستقل از تفاوت فردی اشخاص، امر ادعاشده با «ادراک نفسانی اصلی و وحدت ضروری آن» مرتبط گشته است. (B. 142) کانت سپس ملخص ادعای خود را که متضمن ذکر جایگاه مقولات نیز می‌باشد در (B. 143) بیان می‌دارد: هر آنچه که در حیطه آگاهی ما قرار می‌گیرد و بنابراین کل «کثرت داده شده در شهود حسی» اگر بخواهد اعتباری بیابد، باید تحت وحدت تألیفی اصلی ادراک نفسانی قرار بگیرد. آن وحدت از طریق فعل فاهمه که حکم است، عمل می‌کند. از طریق مرتبط ساختن کثرات مختلف با یکدیگر و پیوند دادن آنها در یک آگاهی، ما آنها را «به حسب یکی از کارکردها و اعمال حکم» متعین می‌سازیم. اما مقولات در واقع همین کارکردهای حکم می‌باشند از آن حیث که در تعیین بخشی به مدرکات به کار گرفته شده باشند. به دیگر سخن ارتباط و پیوند دادن و وحدت بخشی به کثرات از طریق اعمال دوازده نوع مفهوم محض صورت تحقق می‌پذیرد. دوازده صورت و نوع حکم هم با رشته «من فکر می‌کنم» به ذهن پیوند دارند. پس ادراک نفسانی محض در یک زمان شرط تالیف کثرات، وحدت و تعیین عین و شیء، استعمال مفاهیم محض و صدور حکم می‌باشد. و در واقع این چهار امر تعبیر گوناگون از امر واحدی هستند. یعنی در صدور حکم مفاهیم را به کار می‌بریم و عین را تعیین و وحدت می‌بخشیم و کثرات را تألیف می‌کنیم. نتیجه نهایی آنکه هر آنچه در آگاهی ما قرار می‌گیرد، چون به خود غیر شخصی ما ارتباط یافته، باید تحت مقولات قرار گیرد.

شؤبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ای. د. ک. ولف، پیشرو، ص. ۱۳۹ به نظر ولف ه. حاکانت و ا. ویناخت (knowledge cognition) را به یکباره

تعریف متداول معرفت باور صادق موجه (true justified belief) است.

۲. تعریف متداول معرفت باور صادق موجه (true justified belief) است.  
۳. البته کانت این آموزه را در همان طبع اول (A. 106 - 107) مطرح کرد اما «وحدت آگاهی را محور مباحث خود قرار داده بود.

۴. نقد عقل محض (critique of pure Reason)، نقد عقل عملی (critique of Practical Reason) و نقد قوه حکم

۵. متأسفانه همپای اهمیت و مرکزیت این اصل، فهم آن هم به غایت دشوار و بی‌گمان غامض است و انتخاب الفاظ غریب از سوی کانت نیز مزید بر علت شده است. تا جایی که به قول پیتون، پرهیز از یابوگویی در این زمینه بسیار دشوار است و کسانی که معتقدند هر واژه باید به دقت تعریف شود، چون به کانت می‌رسند نومید خواهند

شد (کورنر، ص ۱۹۳).

این آموزه مهم کانتی در کتابهای فارسی در باب کانت مانند سیر حکمت در اروپا، تاریخ فلسفه کاپلستون و «کانت» یاسپرس، کمزنگ مطرح شده است. البته کورنر در «فلسفه کانت» نسبتاً مفصل به این بحث پرداخته است. مراجعه به هارتناک نیز در این خصوص مفید است.

۶. در استنتاج استعلایی (transcendental deduction) کانت به توجیه و بایستگی کاربرد مقولات فاهمه می‌پردازد حال آنکه در استنتاج متافیزیکی (metaphysical deduction) او ناظر به امر واقع مقولات و اصل وجود و واقعیت داشتن آنها بحث کرده است.

### منابع فارسی

اسکروتن، راجر، کانت، ترجمه علی پایا، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵.  
کانت، ایمانوئل، تمهیدات، مقدمه‌های برای هر مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود، ترجمه حداد عادل، چاپ اول، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.

– سنجش خرد ناب، ترجمه م. ش. ادیب سلطانی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.  
کورنر، استفان، فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ اول، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.  
هارتناک، یوستوس، نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه حداد عادل، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.

یاسپرس، کارل، کانت، ترجمه عبدالحسین نقیب‌زاده، چاپ اول، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۲.

### منابع لاتین

- Caygill, Howard, A Kant Dictionary, Oxford, Blackwell Publishing, 2003.  
Critique of Pure Reason translated by Norman Kemp smith, London, Macmillan, 1964.  
Kant Immanuel,  
R. B (Editors), Essays in Philosophical Criticism, London, Longman, /green co. 1990.  
Seth, Andrej and Haldone,  
A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason, Ne| York Humanities Press, 1962.  
Smith, Norman, Kemp,  
Walsh, W. H. Kant's Criticism of Metaphysics, Britain, the Crom|ell Press Ltd. 1997.  
Kant, E Collection of Critical Works, London, University of North Dame Press, 1968.  
Wolf, R. P. (Editor),  
A commentary on the transcendental Analytic of the critique..., United States, Harjard University Press, 1963. Wolf, R. P. Kant's theory of mntal Activity,  
Kant's theory of concepts, in Kant, A collection of critical Essays, pp. 134 - 156.  
Schrauder, George,  
"Philosophy as Criticism of categories" in Essays in Philosophical criticism, pp. 8 - 40.

Seth Andre|,

j. Kant's three stages of self - Evidence in Kant, A Collection of Critical Essays.

Todes, Samuel,



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرانسې  
پرتال جامع علوم انساني